

دکتر ابراهیم باوفا

استادیار گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی رشت

Bavafa@iaurasht.ac.ir

دیوان رسالت و نقش آن در دیوان سالاری خوارزمشاهیان

چکیده:

دیوان رسالت، تنظیم کننده اسناد و مدارک دولتی و مسئول روابط دیپلماتیک مملکت خوارزم با سایر دول و از جمله دیوان‌های مهم دوره خوارزمشاهیان بود که رؤسای آن از بین دبیران و دانشمندان برجسته انتخاب می‌شدند. نامه‌ها و منشآت دبیران و رؤسای دیوان رسالت شامل: نامه‌های دیوانی، منشور، فتح‌نامه و سوگندنامه بود. از میان رؤسای مهم دیوانی می‌توان به رشیدالدین وطواط اشاره کرد که علاوه بر انجام وظیفه در این سمت، از آن‌جا که فردی ادب دوست و فضیلت طلب بود، در رونق علمی و ادبی دربار می‌کوشید. هم‌چنین می‌توان از یعقوب بن شیرین جندی، بهاءالدین بغدادی و نسوی نام برد که از دبیران بزرگ نظام دیوانی خوارزمشاهیان بودند. در این نوشتار، برآنیم تا دیوان رسالت و نقش آن در نظام اداری خوارزمشاهیان را مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم.

کلید واژه:

دیوان رسالت، نامه‌های دیوانی، رشیدالدین وطواط، بهاءالدین بغدادی، محمد نسوی، خوارزمشاهیان.

مقدمه:

خوارزمشاهیان به استناد دولت وسیع خود و هم‌چنین روابط دیپلماتیک خود با سایر بلاد، به دیوان رسالت بسیار اهمیت می‌دادند و رؤسای آن را از دبیران زبده و علم دوست برمی‌گزیدند؛ زیرا رهبری دیوان مهمی را عهده‌دار بودند. منشآت دیوانی این دوره، نشان دهنده تنوع نامه‌هاست. این منشآت شامل نامه‌هایی با قالب یکسان در آغاز و با پایانی درخور منزلت مخاطب بود که هدف اصلی نامه در قسمت میانی، شامل فرمان سلاطین خوارزمیه، می‌آمده است. در منشور، سلطان شخصی را که به مقامی جدید رسیده بود یا مأموریتی جدید به او محول شده بود، مورد خطاب قرار می‌داد و ضمن برشمردن سجایای او، او را به وظایفش آگاه و مردم را به تمکین او فرا می‌خواند. هنگامی که سلطان خوارزم به فتحی نائل می‌شد، خبر این پیروزی در قالب فتح‌نامه و با بیانی مبالغه‌آمیز به مردم و سایر مناطق فرستاده می‌شد؛ و نامه‌های به جای‌مانده در سوگندنامه، معرف قسمی شرعی است که سوگند خورنده، پس از به زبان آوردن باید آن را مکتوب می‌کرد و دیگران هم بر آن گواهی می‌دادند.

از میان دبیران تأثیرگذار و دانشمند دیوان رسالت می‌توان به رشیدالدین و طواط اشاره کرد. وی ضمن تبحر در این کار به امور ادبی و علمی هم مشغول بود و همواره حامی دانشمندان و فضلا بود. در این حوزه هم‌چنین می‌توان از بهاءالدین محمد بغدادی، دبیر و منشی برجسته سلطان علاءالدین تگش یاد کرد؛ کتاب مهم او **التوسل الی الترسل** است که در زمینه نظام سیاسی و سازمان اداری و تشکیلات دیوانی خوارزمشاهیان حائز اهمیت فراوان است.

دیوان رسالت:

دیوان رسالت به عنوان متصدی تنظیم و ترتیب اسناد و مدارک دولتی و هم‌چنین مسئول روابط دیپلماتیک دولت خوارزمشاهی (حک: ۴۹۱-۶۲۸ ق/ ۱۰۹۸ - ۱۲۳۱ م) با سایر ممالک از جمله دیوان‌های مهم دوره خوارزمشاهی به شمار می‌رفت. در اهمیت این

دیوان همین قدر کافی است اشاره کنیم که بعد از عزل محمد بن صالح در تغییرات به وجود آمده در دیوان وزارت از سوی سلطان علاءالدین محمد (حک: ۵۹۶ - ۶۱۷ ق/ ۱۲۰۰ - ۱۲۲۱م)، نظام‌الدین (کاتب انشاء) جز گروه شش نفره‌ای بود که خوارزمشاه برای اداره دیوان وزارت خود، برگزیده بود.^۱

محمد عوفی، در حق عمادالدین بن محمد اسفراینی از دبیران محمد خوارزمشاه

می‌گوید:

«در کمال و فضل و بزرگی به درجه‌ی که ورای آن نتوان بود و در
رفعت و منزلت و علو منصب بمکانتی که امراء و وزراء اطراف به عنایت و
رعایت وی محتاج بودند»^۲

وقتی که برای اسفراینی چنین منزلتی قائل شوند، باید دید منزلت بزرگانی چون رشیدالدین وطواط، یعقوب بن شیرین جندی، بهاءالدین محمد بغدادی و شهاب‌الدین محمد نسوی تا چه حدی است. خوارزمشاهیان چنان به رؤسای دیوان رسالت اعتماد داشتند که با آن‌ها مشورت می‌کردند و یا به نقاط دیگر به رسالت می‌فرستادند.^۳ مردم هم از این موقعیت استفاده کرده و فریاد دادخواهی خود را به سلاطین می‌رساندند.^۴ گرچه افرادی چون وطواط، یعقوب جندی و نسوی به استحکام قدرت خوارزمشاهیان کمک می‌کردند، اما افرادی نیز در دیوان رسالت نظیر بدرالدین عمید به چشم می‌خورد که به دلیل کینه‌توزی و اختلاف با خوارزمشاهیان در واپسین روزهای امپراتوری به اردوی چنگیزخان پیوست، و سبب تسهیل هجوم مغولان به ممالک خوارزمشاهی شد و با حيله و تزویر، موجب بدبینی امراء و سلطان محمد نسبت به هم‌دیگر گردید.^۵

انواع نامه‌های دیوان رسالت:

نامه‌های به جای مانده این دوره که نمونه‌ای از منشآت دبیران، منشیان و کاتبان در دیوان رسائل شاهان خوارزم می‌باشد، مشتمل بر نامه‌های دیوانی، منشور، فتح‌نامه‌ها و

سوگندنامه‌ها است که نشان‌دهنده تنوع نامه‌هاست. در این جا به ترتیب آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- **نامه‌های دیوانی:** این نوع نامه‌ها معمولاً از طرف خوارزمشاه خطاب به امراء و وزراء با آغاز و پایانی یک شکل نوشته می‌شد، اما نوع لقب و دعا بر اساس شأن مخاطب فرق می‌کرد.^۶ شکل آغاز نامه‌ها با القابی احترام‌آمیز و دعا برای طول عمر هم‌چون «زندگانی ... در ... دراز باد» نوشته می‌شد و پس از کلمه «زندگی» عنوان مخاطب با تکریم که بستگی به مخاطب داشت، آورده می‌شد. به عنوان نمونه، برای سنجر سلجوقی یا سلطانی مقتدر و طراز اول، خداوند عالم، سلطان بنی‌آدم، فرمانده شرق و غرب آورده می‌شد.^۷ برای پادشاهانی هم‌شأن و هم پایه خود و امراء مستقل مثل نصر بن خلف (ملک نیمروز) و رستم بن شهریار (ملک مازندران) از عناوینی هم‌چون مجلس عالی خاقان اعظم به مجلس شریف و ... استفاده می‌شد.^۸

دعا پس از کلمه «در» آغاز می‌شد و چند کلمه و گاهی چند جمله پس از کلمه «دراز باد» می‌آمد و این دعاها بر حسب حال و شأن مخاطب مختلف بود. برای پادشاهان بزرگی مثل سنجر، این گونه عبارت دعا نوشته می‌شد:

«در پادشاهی و قدرت و جهاننداری و نصرت دراز باد هزاران سال،
اولیاء منصور و سعادت حاصل و کرامات واصل و ایزد تعالی، حاضر و ناصر
و معین»^۹. تگش خوارزمشاه (حک: ۵۶۸-۵۹۶ ق/۱۱۷۱ - ۱۲۰۰م) در
نامه‌ای به غیاث‌الدین غوری می‌نویسد: «در دولتی بر مسند دوام متکی و
نعمتی معصوم از وصمت اندکی بسیار سال باد»^{۱۰}.

مهم‌ترین بخش‌نامه، بخش میانی بود که مقصود نامه را در برداشت. در بخش میانی دبیر پس از نوشتن عبارتی زیبا موضوع اصلی نامه را آغاز می‌کرد. در نامه‌ای که اتسز خوارزمشاه (حک: ۵۲۱-۵۵۱ ق/۱۱۲۷ - ۱۱۵۶م) برای سلطان سنجر فرستاده بعد از عبارتی چند می‌گوید:

«بنده این همه مدت در آرزوی آن بوذست کی خدمتی کند، و اثری در عبودیت ظاهر گرداند کی بدان، عذر تقصیرهای سابق خواسته شود، و محامد و مراضی مجلس اعلی، او را حاصل آید. مگر وقت امروز بود. اکنون با همه حشم به خراسان آمده است و با مجلس عالی خاقان اعظم، در این خدمت موافقت و مطابقت نموده، و بار دیگر بندگان دولت باخلاص تمام در آمیخته، و گوش و هوش براه نهاده تا در امتثال آن محمود بذل کند. و بغایت بندگی و طاعت داری برسند»^{۱۱}.

سبک پایانی نامه‌ها، هم‌چون آغازش، به یک شکل بود و به درخواست آرزو و مرادی که فرمان داده شده بود، خاتمه می‌یافت، اما تعبیرات بر حسب مخاطب یا دستور متفاوت بود و نامه با جمله «انشاءالله» پایان می‌پذیرفت.^{۱۲}

۲- منشور: هنگامی که شخصی به مقامی می‌رسید یا مأموریتی به او محول می‌شد، از طرف سلطان، صاحب دیوان رسالت در این رابطه نامه‌ای برایش می‌نوشت که وقتی این نامه به توفیق سلطان می‌رسید، حکم رسمی فرد محسوب می‌شد.^{۱۳} فرمان‌های انتصاب با اسلوبی هماهنگ، نخست شرحی از ارج و اهمیت دنیوی و اخروی آن مقام را ذکر می‌کرد، سپس لیاقت و کفایت مأمور جدید و صداقت و وفاداری او را یادآور می‌شد و سپس انتصاب او می‌آمد و عامه مردم را دعوت به تمکین در مقابلش می‌نمود.^{۱۴} در برخی فرمان‌ها، قسمت اول یعنی قسمت تجلیل منصب، با ذکر لیاقت مأمور جدید آغاز می‌شود. در برخی دیگر از منشآت نیز، پس از تصریح به انتصاب مأمور به سمت معین، وظایف او در سمت ذکر شده و تذکرات سودمندی به او داده می‌شد.^{۱۵}

از جمله ویژگی‌های فرمان‌های مناصب دینی، استفاده از اصطلاحات فراوان فقهی است، که علاوه بر تذکر و یادآوری وظایف آن مقام، به ذکر گسترده آیات و احادیث مناسب هم می‌پردازد.^{۱۶} چنان که در منشورهای استیفاء، استفاده از اصطلاحات مالی مثل اقطاع و ... معمول بود.^{۱۷} برای نمونه در منشور استیفاءی خوارزم، که به وسیله رشید و طواط نوشته شده، ابتدا شرحی در اهمیت مقام استیفاء می‌دهد:

«اولی‌تر شغلی کی عنایت به تمهید قواعد آن مصروف دارند، و اهتمام بر تشیید ارکان آن مقصور و موقوف گردانند، و در اختیار ملابس و تعیین مباشر آن احتیاط و تنوق نمایند، و اندیشه صافی و نظر شافی برگمارند، شغلی است که به دیوان تعلق دارد»^{۱۸}.

ادامه نامه، بررسی وظایف اوست و به او امر می‌کند که: «و جمله دستورات و جرائد معاملات، قوانین محاسبات حاصل کند و بر کثیر و قلیل، و دقیق و جلیل آن واقف گردد، و گذشته و آینده را در ضبط خویش آرد. و هیچ خط و برات، و مشروح و حساب کرد، بی‌نشان خویش نگذارد»^{۱۹} و به او دستور می‌دهد نوابی به اطراف شهرها بفرستد، و سپس امراء، سپاهیان و مردم را به اطاعت او فرا می‌خواند: «و عمال و متصرفان هیچ چیز بر وی، از جمل و تفصیل معاملات؛ نپوشانند. و موسوم و رسوم دیوان استیفاء به تمام و کمال بدو و نایبان او رسانند»^{۲۰}.

۳- فتح‌نامه: فتح‌نامه یا نامه فتح شامل خبر پیروزی لشکر در جنگ بود که از طرف سلطان به وسیله مبشران به سایر شهرها و ولایات فرستاده می‌شد. چون شرح پیروزی باید با آب و تاب بیان می‌شد و به اصطلاح امروز با تبلیغ عجین می‌شد، این نامه‌ها باید انشایی فصیح می‌داشت.^{۲۱} از باب نمونه، یکی از فتح‌نامه‌های دوره خوارزمشاهی، فتح‌نامه جند به قلم رشیدالدین وطواط است که آن را با ذکر نعمت‌های مخصوص الهی و توجهات خاص او در حق پادشاه آغاز می‌کند، این قسمت با لحنی آمده که هم شکر الهی را شامل می‌شود و هم افتخار به برگزیدگی پادشاه در نزد خدا؛ و در ادامه پیروزی سلطان و استواری دولت او را مرهون خواست خدا می‌داند.^{۲۲} متن اصلی با خبر فتح و با بیانی تفاخرآمیز آغاز می‌شود. مطالب این بخش حکایت از آن دارد که اتسز برای دومین بار موفق به فتح جند شده باشد. عملیات دیگر ذکر شده در فتح‌نامه، احتمالاً به عملیات خوارزمشاه در متصرفات سلاجقه، اشاره می‌کند؛ زیرا موجب می‌شود در غیبت سلطان، جند از تابعیت او خارج شود؛

«خطه جند از امهات بقاع دنیا، و معظمت ثغور اسلامست. و استخلاص آن خطه ایزد، سبحانه و تعالی و یک کرت، ما را میسر گردانیده بود، و گردن‌های گرد نان آن بقعه و ربه مطاوعت و متابعت ما آورده. اما سبب مهماتی که دولت ما را از دیگر جوانب در این مدت‌های متطول حادث شد، و عنان همت ما کفایت آن مصروف گشت جماعتی از مفسدان بی‌عاقبت در آن خطه مداخلت نموده بودند^{۳۳}».

در ادامه، فتح‌نامه به شیوه اخباری، اما با سبکی آراسته، تاریخ حرکت سپاه از خوارزم، طول مدت راهپیمائی، نحوه استخلاص جند که بدون خون‌ریزی فتح گردید، بیان می‌کند. این عبارت، با این عبارت تایید می‌شود که:

«این فتحنامه هم روز آدینه کی فتح اصدار افتاد، و امیر اسدالملک اخریک جونه را... بذین بشارت فرستاده گشت. باید چون رسد و فتحنامه برساند اعتماد نمایند^{۳۴}».

در قسمت میانی، با تأکید بر اهمیت سوق‌الجیشی جند و اهمیت مرزی آن، سلطان زمان برگشت خود را منوط به تنظیم امور و گماشتن عامل مناصب در آنجا می‌داند. در این قسمت نیز مطالب صبغه دینی گرفته و این پیروزی، پیروزی بلاد اسلام بر مناطق کفار فرض می‌شود^{۳۵}. قسمت پایانی نامه با تأکید بر اهتمام سلطان در ایجاد نظم و امنیت و بدون ذکر دعا و با عبارت، «والسلام» خاتمه می‌یابد^{۳۶}.

۴- **سوگندنامه:** سوگندنامه، نامه‌ای است مشتمل بر قسم شرعی که سوگند خورنده باید آن را بر زبان براند و سپس با خط خود مکتوب دارد و دیگران را بر آن گواه گیرد^{۳۷}؛ نظیر سوگندنامه اتسز خطاب به سلطان سنجر که در این جا آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم. این سوگندنامه با آیه‌ای از قرآن در مورد وفای به عهد آغاز می‌شود و سپس خوارزمشاه خود را معرفی کرده و خداوند را بر عهد خود و سلطان سنجر گواه گرفته و می‌گوید:

«من که اتسزین محمد خوارزمشاهم و نذر کردم با خدای عزوجل و رسول او محمد (ص) که تا من باشم مطیع و فرمانبر و بنده خداوند عالم ملک‌شاه سنجرین محمد که زندگانش دراز باد باشم و سر از طاعت و بندگی او نتابم و با هیچ مخالف و بدخواه دولت وی از ترک و تازیک و خویش و بیگانه و زن و مرد و کافر و مسلمان یار نکردم و بخود پناه ندهم»^{۲۸}.

پس از این جملات، در سوگندهای متعدد، و گذاشتن شرطهای سخت بر خود، ضمن یادآوری گواه خداوند بر این شرطها می‌گوید آنچه را که گفته به عینه انجام خواهد داد:

«اگر نه چنین کنم که در این ذکرست خدای تعالی از من بیزار است و من از خدای بیزارم و اگر به‌هیچ‌وجه از وجوه خلاف کنم خدای تعالی را بر من ده حج پیاده [باشد] که به پای خود سپارم و ده سال روزه که پیوسته بدارم و هرچه مال بر مساکین مکه و مدینه صدقه کرده و هر منکوحه که دارم و خواهم داشت همه طلاق داده باشم»^{۲۹}.

و در آخر نامه، یادآوری می‌کند که خداوند، رسول و فرشتگان گواه او بر این سوگند خواهند بود و جمله را چنین تمام می‌نماید:

«برین عهد و وثیقه و سوگندان گواه گرفتم بطوع و اختیار و رغبت فی منتصف شوال سنه خمس و ثلثین و خمسائه»^{۳۰}.

دبیران و صاحبان دیوان رسالت خوارزمشاهیان:

در این جا به بررسی موقعیت و جایگاه مشهورترین دبیران و صاحبان دیوان رسالت در زمان خوارزمشاهیان می‌پردازیم.

رشیدالدین وطواط: محمد بن محمد عبدالجلیل عمری معروف به رشید وطواط از فرزندان سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب، دبیر و رئیس دیوان رسالت، شاعر و ادیب برجسته سلاطین خوارزمشاهی بوده است^{۳۱}. از گفتار جوینی (در: ۶۸۱ق/۱۲۸۲م)، در

ضمن احوال سلطان علاءالدین تگش (حک: ۵۶۸-۵۹۶ ق/۱۱۷۲-۱۱۹۹)، چنین استنباط می‌شود که ولادت او در دهه هشتاد سده پنجم ق/ یازدهم م. در بین سال‌های ۴۸۰ق/۱۰۸۷م و ۴۸۹ق/۱۰۴۹م بوده است.^{۳۲} درباره تاریخ وفات و طواط نویسندگان اتفاق نظر ندارند. یاقوت و سیوطی آن را سال ۵۷۳ق/۱۱۷۳م^{۳۳} و برخی متأخرین سال ۵۵۲ق/۱۱۵۷^{۳۴} و ۵۸۷ق/۱۱۹۱م ضبط نموده‌اند؛^{۳۵} که در میان این اقوال متفاوت، قول یاقوت به عنوان قدیمی‌ترین مأخذ در شرح احوال و طواط، صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

از دوران طفولیت و نوجوانی رشید، گزارشی در دست نیست. یاقوت ضمن شرح احوال امام ابوسعید الهروی (د: ۵۳۶ق/۱۱۴۱م) به طواط به عنوان شاگرد ابوسعید، نحوی، لغت‌شناس و ادیب معروف، اشاره می‌کند. و طواط علوم و فنون ادبی را از او آموخت، و پس از اتمام تحصیل و مهارت در علم و ادب، زادگاه خود، بلخ را به قصد خوارزم ترک کرد و تا پایان عمر در دربار خوارزمشاهیان به سر برد.^{۳۶} قرائن، تاریخ عزیمت و طواط به گرگانج را سال‌های پایانی پادشاهی محمدبن انوشتگین، نشان می‌دهند. بنا به گفته جوینی، وقتی اتسز در سال ۵۴۸ق/۱۱۵۳م و طواط را به دلایلی از خدمت دور کرد، در قصیده‌ای خطاب به خوارزمشاه به خدمت سی‌ساله خود اشاره می‌کند:

خدا یگانا، سی‌ساله مدح خوان توام زمدحت تو شدم در همه جهان مذکور.^{۳۷}

سی سال قبل از سال ۵۴۸ ق دقیقاً مقارن با سال ۵۱۸ ق و مصادف با دوره زمامداری قطب‌الدین محمد (حک: ۴۹۱-۵۲۱ق/۱۰۹۸-۱۱۲۷م) بوده است و معلوم می‌شود، رشید قبل از جلوس اتسز بر تخت پادشاهی، در خدمت او بوده است.^{۳۸} اما عمده ترقی مادی و معنوی و طواط نزد اتسز بوده است که بعد از کناره‌گیری یعقوب بن شیرین جندی معتزلی، دانشمند و خلیفه زمخشری در نشر اعتزال خوارزم، به سمت ریاست دارالانشایی او منصوب شد.^{۳۹} و طواط بیشتر اوقات خدمت را در سفر و حضر ملازم خوارزمشاه بوده و با آن که اهل ادب بوده، ولی در غزوات، سلطان خوارزمی را همراهی می‌کرد.^{۴۰}

درباره تقرب و ملازمت رشید در نزد خوارزمشاه، تذکره‌نویسان افسانه‌هایی آورده‌اند که بر حقیقت آن‌ها تردید می‌رود. آن چه مسلم است این که او زندگانی را در عزت و احترام می‌گذرانید و خدمت نزد مردی مدبر و با کفایت و بلند همت همچون اتسز که از امارت سنجر به پادشاهی رسیده و پایه سلطنت خوارزمشاهیان را بنا نهاده، دلیل روشنی بر قرب و منزلت وی نزد خوارزمشاه و تمکن او در مقام دبیری و صاحب دیوانی، بوده است.

بین خوارزمشاه و رشید رشته الفت مؤکد و استوار بوده به خصوص اتسز که غالباً از محاوره با او لذت می‌برد و ساعتی از او دور نمی‌شده است^{۴۱} تا آن جا که به دستور خوارزمشاه قصری کنار قصرش برای وطواط بنا کردند و خوارزمشاه از پنجره آن با او صحبت می‌داشت؛

«روزی وطواط سر خود را از پنجره بیرون کرد. سلطان بدید و گفت: سر گرگی از پنجره نمودار است. وطواط گفت: فدایت شوم! سرگرگ نیست بلکه آینه ایست که من آن را از پنجره بیرون آورده‌ام. سلطان را از جواب شگفت او خنده گرفت^{۴۲}».

رشید را از آن جهت وطواط نامیده‌اند که جثه و اندامی ضعیف داشت. سمرقندی

می‌گوید:

«او مردی حقیر الجثه و تیز زبان بوده از آن جبهه او را وطواط نام نهاده‌اند و وطواط مرغیست که او را فرستوک مینامند^{۴۳}».

حاضر جوابی و مهارت وطواط در هنر شعر، در برخی مواقع برایش خطراتی به همراه داشت؛ در یکی از لشکرکشی‌های سلطان سنجر به خوارزم پس از واقعه غرق کردن ادیب صابر در سال ۵۴۲ ق / ۱۱۴۷ م که قلعه هزار اسب دو ماه در محاصره سنجر بود، انوری شاعری که در خدمت سنجر بود، این دو بیتی را با تیری به درون قلعه پرتاب کرد:

ای شاه همه ملک زمین حسب‌تر است وز دولت و اقبال جهان کسب‌تر است
امروز بیک حمله هزار سف بگیرد فردا خوارزم و صد هزار اسب تر است

وطواط که در قلعه هزار اسب بود این بیت را با تیری برای او پرتاب کرد:

گر خصم تو ای شاه بود رستم گرد
یک خر ز هزار اسب تو نتواند برد.^{۴۴}

چون سلطان هزار اسب را فتح کرد و سوگند خورده بود که وطواط را دستگیر کرده و هفت پاره نماید، رشیدالدین دچار مشکل شد و از بیم آن که بدست سپاهیان سنجر نیفتد، خود را مخفی کرده و به بزرگان دولت سنجر، برای نجات جاننش توسل جست. اما آنان که میزان غضب سلطان را نسبت به او می‌دانستند نمی‌توانستند کاری انجام دهند، تا اینکه منتجب‌الدین بدیع، رئیس دیوان رسائل سنجر، در فرصتی مناسب به سلطان گفت که:

«وطواط مرغکی ضعیف باشد طاقت آن ندارد که او را به هفت پاره

کنند اگر فرمان شود، او را دوپاره کنند، سلطان بخندید و جان وطواط

بخشید.^{۴۵}»

اگر چه وطواط مورد علاقه وافر اتسز قرار داشت، اما این مانع از آن نبود که شخصی مانند وطواط مورد غضب خوارزمشاه قرار گرفته و حتی برای مدتی از مشاغل دیوانی معزول گردد. حاسدان او را به داشتن رابطه با کمال‌الدین پسر ارسلان خان محمود، والی جند که علیه خوارزمشاه عصیان کرده بود، متهم می‌کردند.^{۴۶} وطواط برای رفع این اتهام و اثبات بی‌گناهی خود، قصاید فراوانی در مدح اتسز گفت تا سرانجام سلطان با رشید از سر لطف درآمد و او را به کار پیشین گمارد.^{۴۷}

رشیدالدین وطواط پس از اتسز در دوره عمده‌ای از سلطنت پسر او، ایل ارسلان (حک: ۵۵۱-۵۶۸ق/۱۱۵۶-۱۱۷۳م) در خدمت دیوان رسائل بود.^{۴۸} چون این پادشاه نیز درگذشت و فرزندش علاءالدین تگش (حک: ۵۶۸-۵۹۶ق/۱۱۷۳-۱۲۰۰م) بر تخت سلطنت خوارزم جلوس کرد، هر یک از شعراء و بلغاء در تهنیت سلطنت او شعر یا خطبه‌ای می‌خواند، رشید که در این زمان، سنش از هشتاد هم متجاوز بود به زحمت در مجلس حاضر شد. او گفت:

«هر کس به قدر قریحه و ذوق خویش تبریک و تهنیتی گفته‌اند و
 من که قوایم در اثر ضعف جسمی و کهولت سن تحلیل رفته است، به یک
 رباعی که به عنوان تبریک سروده‌ام اکتفا می‌ورزم:
 جدت ورق زمانه از ظلم بشست
 عدل پدرت شکسته‌ها کرد درست
 ای بر تو قبای سلطنت آمده چست
 هان! تا چه کنی؟ که نوبت دولت تست»^{۴۹}

ویژگی‌های رشیدالدین وطواط:

رشیدالدین مردی دانش‌دوست و فضیلت‌طلب بود و اشتغال او به کارهای دیوانی مانع کارهای علمی و ادبی او نمی‌شد. ایامی که در حضور خوارزمشاه و مشغول کارهای دیوانی بود، در ممالک شرق به خصوص خوارزم و خراسان علوم و ادبیات رونق فراوان یافته بود، و در شهرهایی چون گرگانج و مرو دانشمندانی بزرگ و نامور به سر می‌بردند. حکومت عادلانه خوارزمشاهیان بر خوارزم و علم‌دوستی آنان از اواخر قرن پنجم ق/ یازدهم م امنیت و آسایش را که لازمه بسط علوم و ادبیات بود، در دارالملک آن‌ها برقرار کرد.^{۵۰} در سایه این خصایص خوارزمشاهیان و در پرتو قدرت و اقتدار و مدیریت و کاردانی آن‌ها، دانشمندان، علما و ادبا کوشیدند به کارهای علمی و ادبی روی آورند و حوزه‌های علمی و فرهنگی خوارزم را گرمی ببخشند. در نتیجه این فعالیت‌ها، مراکز علمی خوارزم متکلمان و دانش‌مندانی را پرورش داد و منطقه را به گونه‌ای درخشان کرد که در هیچ دوره‌ای از دوره‌های سیاسی و علمی آن، هم‌چون دوران سلاطین خوارزمشاهی ندرخشیده بود. صاحب منصبان اداری نیز در راستای تلاش خوارزمشاهیان در توسعه نظام سیاسی خوارزم و پیشرفت مکتب عقلی و کلامی اعتزال که همسو با سیاست مذهبی آن‌ها بود، همت گماشتند و با تأسی و در سایه حمایت مادی و معنوی خوارزمشاهیان به تحصیل

علم و ادب، جمع کتب و با همنشینی با فضلا و ادبا به برگزاری مجالس بحث و درس در درگاه خوارزمشاهی پرداختند.

در این میان، رشیدالدین که در علم و فضل شهره بود به واسطه داشتن مقامات علمی و دیوانی گرما بخش بازار علم و ادب خوارزم بود. او از نوادر زمان و عجایب دوران بوده و در عهد خود افضل ناس در نظم و نثر به شمار می‌رفت و در شناختن و دقائق کلام عرب و اسرار نحو و ادب کسی بر او پیشی نداشته و به همین جهت آوازه فضائلش اقلیم را فرا گرفته و او را شهره‌ی آفاق کرده است. وی در آن واحد یک بیت از بحری به عربی تنظیم می‌کرد و بیتی دیگر به نحوی جداگانه به فارسی و هر دو را با هم املاء می‌نمود.^{۵۱}

رشیدالدین که در عالم ادب بسیار فعال بود، موقعیت مناسب وی به عنوان یکی از اکابر و ارکان دربار خوارزمشاهی به او کمک می‌کرد؛ زیرا مقام برجسته‌اش سبب می‌شد تا افراد بکوشند از لطف و عنایتش بهره‌مند شوند. بدین دلیل، شعر او ادبا ارسال شعرشان به نزد وطواط برای خود افتخار می‌دانستند، مکاتبه خود را با او قطع نکرده و در طول حیاتش به جمع‌آوری آثار علمی و ادبی او می‌پرداختند.^{۵۲} در چنین مواردی فضایی که طبق توصیه‌های وطواط، اشعار خود را اصلاح می‌کردند، از احسان او بهره‌مند می‌شدند؛ و گاه از آن‌ها دعوت می‌کرد به نزد او و در حجره‌ای با هزینه او، زندگی کنند.^{۵۳} او فضلا و ادبای برجسته را با فراهم کردن وسایل راحتی به نزد خود می‌آورد و با سخاوت نظرشان را جلب می‌کرد تا نزدشان کتابی بخواند و از آن‌ها اجازه روایت آن را حاصل کند.^{۵۴} هم‌چنین برخی از آن‌ها را به اکابر و اعیان معرفی و جهت آن جماعت، صلح می‌گرفت.^{۵۵}

وطواط در فراهم کردن نظم و نثر ادبای معاصر خود، دقت فراوان می‌کرد^{۵۶} و در پرتو عنایت خوارزمشاهیان هر جا شعر یا کتاب نفیسی می‌یافت، آن را با نسخ اصلی مطابقت داده و اغلاط آن را رفع می‌کرد.^{۵۷} وی کتابخانه بزرگی در اختیار داشت و در غنی کردن آن می‌کوشید و هر جا کتابی می‌یافت آن را استنساخ می‌کرد.^{۵۸} و حدود هزار مجلد از کتاب‌های نفیس کتابخانه خود را که در طول مدت اقامت خود در درگاه خوارزمشاهی گرد آورده بود را وقف کتابخانه‌های خوارزم کرد.^{۵۹}

رشیدالدین با شعرا و ادبای عصر خود از قبیل ادیب صابر^{۶۰}، خاقانی^{۶۱}، امام محمد بغدادی^{۶۲}، ابواسحاق ابراهیم الغزی^{۶۳}، ضیاءالدین عمر بن بسطامی^{۶۴}، حسن قطان مروزی و ابو سعد هروی^{۶۵}، مناسبات و مناظرات ادبی داشت و با بیشتر وزراء و امرا و اعیان خوارزم و برخی سلاطین عصر مثل شروانشاه و ملک نیمروز و شاه غازی نصره‌الدین رستم، بزرگترین اسپهبدان باوندیه طبرستان مناسبات دولتی داشت، آنها را مدح می‌کرد و از آنها صلوات و وظایفی می‌ستاند^{۶۶}.

هم چنین وطواط علاوه بر ریاست دارالانشا خوارزم، از زبده‌ترین شعرای دربار اتسز به شمار می‌رفت^{۶۷}. در دیوان او حدود ۸۵۶۳ بیت شعر^{۶۸} با مضامینی مثل قصائد او در مدح فضائل دینی، کمالات مملکت‌داری، علم و ادب‌پروری اتسز خوارزمشاه و شهرت علمی و ادبی او و هم‌چنین حمایت او از حکما و فضلا بچشم می‌خورد^{۶۹}. برخی قصائد او به توسعه نظام اجتماعی و اقتصادی خوارزم^{۷۰} و تلاش خوارزمشاه در ارتقاء مادی و معنوی آن و رقابت با تخت‌گاه عباسیان در بغداد^{۷۱} و نیز جلب و جذب اتسز از دانشمندان و علما به گرگانج، دارالملک خوارزمشاهیان نظر دارد^{۷۲} او در قصیده‌ای فضائل دینی و کمالات ملکداری اتسز را چنان بهم آمیخته که گویی خلیفه بغداد را می‌ستاید چنان که می‌گوید^{۷۳}:

مقتدای همه زمان و زمین	شاه غازی علاء دولت و دین
ای حریم تو مأمن مؤمن	وی جناب تو مسکن مسکین
از قدوم تو خطه خوارزم	گشته آراسته چو خلد برین

رشید وطواط با وجود عمر طولانی و علم وسیعی که داشت به غیر از حدائق السحر و دقائق الشعر که نامش را در تاریخ ادبیات ایران جاوید نمود و چند رساله کوچک^{۷۴} به علت اشتغالات رسمی و وظائف دولتی به تألیف کتابی نپرداخته به خصوص که بیشتر وقت خود را در ملازمت خوارزمشاهیان می‌گذراند. وطواط از این وضعیت مخصوصاً حضور در سفرهای جنگی خشنود نبود و بیشتر تمایل داشت به مطالعه و اداره دیوان رسائل بپردازد^{۷۵}. وطواط پس از گذراندن روزگاری طولانی در دولت خوارزمشاهیان به سال ۵۷۳ ق / ۱۱۷۳ م در گرگانج، دارالملک خوارزم درگذشت^{۷۶}.

بهاءالدین محمد بغدادی:

بغدادی منشی سلطان علاءالدین تگش خوارزمشاه و از نویسندگان بزرگ و از مشاهیر خوارزم در سده ششم ق/ دوازدهم م بود.^{۷۷} محمد عوفی درباره او می‌گوید: «فضل مجسم و لطف مصور خورشید آسمان معالی و نادره ایام و لیالی بود. با طبعی وقاد و ضمیری نقاد و خاطری منقاد نثری مصنوع و دلگشای و نظمی مطبوع و جان‌افزای ... با این غزارت فضل و سماحت خلق پیوسته کوفته صدمات حوادث و خسته نکبات ایام بودی»^{۷۸}.

بهاءالدین سختی‌هایی را در ایام عمر متحمل شده است که از آن جمله می‌توان به زمانی اشاره کرد که بین تگش و برادرش سلطان شاه محمود، بر سر جانشینی پدر جنگ و کشمکش در گرفته بود. سلطان تگش، بهاءالدین محمد و دو تن دیگر را برای مصالحه به نزد منگلی بک^{۷۹} فرستاد ولی او فرستادگان را دستگیر کرد و به مرو نزد سلطان شاه فرستاد این سه تن تا زمان آشتی برادران در سال ۵۸۵ ق در حبس بودند.^{۸۰}

بهاءالدین به عنوان نویسنده‌ای بزرگ کتاب *التوسل الی التوسل* را به نگارش درآورده که مجموعه‌ای است از منشآت که در نوع خود نمونه‌ای اعلاء و سرمشقی برای آیندگان شد. مؤلف علت تألیف این اثر را اصرار و الحاح جمعی می‌داند که طریق و سبک انشای او را می‌پسندیدند او نیز بخشی از مکاتیب و رسالات خود را گردآوری کرد و اثر مزبور را به بهاءالدین، وزیر سلطان علاءالدین تگش تقدیم نمود^{۸۱}. این کتاب مشتمل بر دیباچه و دو فصل مقدمه مانند و سه قسم می‌باشد. دیباچه در حمد و سپاس خداوند و عصمت پیامبر و اصحاب و ستایش سلطان تگش است. فصل اول به مدح و ثنای بهاءالدین وزیر دولت خوارزمی پرداخته و فصل دوم به صورت مختصر به انشای فارسی و سبک‌های مختلف نویسندگان اشاره می‌کند. سه قسم اصلی کتاب، در قسم اول فرمانها، مناشیر دیوانی، عهدنامه‌ها و فتح‌نامه‌ها، در قسم دوم بر نامه‌های مکتوب به امراء و ملوک اطراف و در قسم سوم اخوانیات گنجانده شده است.

سال وفات بهاء‌الدین به درستی معلوم نیست، اما آنچه مسلم است این که وی تا سال ۵۸۸ ق در قید حیات بوده است. زیرا در این سال وی در جوین با بهاء‌الدین محمد بن علی، جد جوینی صاحب تاریخ جهانگشا در حضور سلطان تگش مناظره نموده است.^{۸۲} بنابراین قول مذکور در هفت اقلیم که وفات او را سال ۵۴۵ ق می‌داند درست نیست.^{۸۳}

شهاب‌الدین محمد نسوی:

محمد بن احمد بن محمد معروف به شهاب‌الدین محمد زیدری نسوی منشی سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه بوده است. خاندان وی صاحب قلعه‌ای محکم و استوار به نام خزندر در خراسان در نزدیکی شهر زیدر که این شهر نیز از جمله نواحی ولایت نسا محسوب می‌شد، بودند.^{۸۴} از شرح احوال، طرز زندگی، تربیت و هم چنین مراحل تحصیل، فعالیت‌های او و از سن او هنگام ورود به دستگاه خوارزمشاهیان اطلاعات دقیقی در دست نیست. از دو کتاب او که در دست است پیداست که اهل فضل، دانش و تحقیق بوده است. وی اکثر گویندگان، شاعران و نویسندگان زمان خود، نظیر ظهیرالدین فاریابی، نظامی کاشانی، ابیوردی و ... را می‌شناخته و کتب مشهور و اساسی، مانند تاریخ یمینی و منشآت بدیع‌الزمان همدانی، مقامات حمیدی و.. را دیده و خوانده و همان گونه که او از این کتاب‌ها بهره‌مند شده بود؛ مؤلفان دیگر پس از او مثل جوینی در تاریخ جهانگشا از نوشته‌های او اقتباس کرده است.^{۸۵}

نسوی در زمان اختیارالدین صاحب نسا و پس از مرگ وی در دربار پسر عمویش، نصره‌الدین حمزه نایب ولایتی را بر عهده داشته و در سال ۶۲۱ ق از سوی وی مأمور حمل هزار دینار به دربار سلطان غیاث‌الدین برادر جلال‌الدین خوارزمشاه به ری گردید. در خلال سفر اطلاع یافت که سلطان جلال‌الدین به تازگی در هند کروفری داشته و پس از بازگشت از هند توانسته قدرت خود را تجدید کند. نسوی از انجام این سفر چشم پوشیده و به دستگاه سلطان جلال‌الدین پیوست و هزار دینار را به وزیر خوارزمشاه، شرف‌الملک تقدیم نمود.^{۸۶} از این پس نسوی در ملازمت خوارزمشاه به سر می‌برد و بسیار مورد

اطمینان سلطان بود. در سال ۶۲۲ ق هنگامی که سلطان به عزم تسخیر آذربایجان از عراق به مراغه رفت منصب کتابت انشاء را که تا آن تاریخ در اختیار ضیاءالملک علاءالدین محمد بن مودود نسوی بود به شهابالدین سپرد. نسوی نیز تا پایان حیات در این منصب بود^{۸۷} و به دلیل اعتماد سلطان نسبت به وی، از جانب او به مأموریت‌های مختلف اعزام می‌شد.^{۸۸}

نسوی از جمله معدود دیوانیانی است که در مشقات و نامالیقات زندگی سلطان جلال‌الدین با او به‌همراه بوده و در هیچ حال وفاداری و دوستی را از یاد نبرده و در سخت‌ترین شرایط به کمک سلطان شتافته و رنجها و صدمات را تا پای جان متحمل شده است.^{۸۹} آنگاه که بین آندو جدایی افتاد و خبر قتل مخدوم خود را شنید هیچگاه او را از یاد نبرد و پس از مرگ سلطان، دو کتاب معتبر به نام‌های سیرت جلال‌الدین و نفثه المصدور را درباره وی نوشت که این، میزان وفاداری و صداقت نسوی را به سلطان جلال‌الدین نشان می‌دهد.

نتیجه‌گیری:

به کارگیری دبیران خردمند و دانشمند در دیوان رسالت نشان دهنده اهمیت آن نزد سلاطین خوارزمشاهی و نقش آنان در پیشرفت سیاست، و استحکام بنیان دولت خوارزمشاهیان و نیز رونق و توسعه علم و دانش در دارالملک خوارزم بوده است. ظرافت و سبک نامه‌ها که در منشآت دیوانی به چشم می‌خورد، از جهت رعایت مقتضیات حال و ملاحظه آداب متعارف، و توجه به دقائق سیاست، بسیار عالی است و از این نظر در پیشبرد سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی حکومت خوارزم با دول همجوار خاصه حکومت سلجوقی خراسان، اثر فراوان داشته است. از منشآت دیوانی این دوره برمی‌آید، که دیوان رسالت خوارزمشاهیان ذواللسانین بوده است چنان که بعضی احکام و نامه‌ها که به دربار خلافت عباسی صادر شده، به زبان فارسی نوشته می‌شد و نامه‌هایی که به دربار سلاطین که به مرکز حکومت نزدیک‌تر بود و با آنجا ارتباط بیشتر داشت به فارسی نوشته می‌شد. هم

چنین در هر منشور و فرمان خوارزمشاهی اصطلاحات تخصصی مرتبط با صاحب مقام مورد استفاده قرار می‌گرفت که این امر حاکی از تجربه، مهارت و آگاهی دبیران نسبت به مسئولیت خویش بوده است و آثار به جای مانده آن‌ها که ثمره فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دارالملک خوارزمشاهیان است، میراث ارزشمند و مفید در فن دبیری و انشاء رسائل دیوانی محسوب می‌شود و از این جهت مورد توجه دبیران و دیوانسالاران در دوران بعد بوده است.

یادداشت‌ها:

- ۱- شهاب‌الدین نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ش، ص ۴۸؛ احمد خوافی، مجمل فصیحی، تصحیح و تحشیه محمود فرخ، مشهد، چاپ طوسی، ۱۳۳۹ش، ج ۲، ص ۲۷۶-۲۷۷؛ سیف‌الدین عقیلی، آثارالوزراء، تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی محدث ارموی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ش، ص ۲۶۸؛ منشی کرمانی، نسائم‌الاسحار من لطائم‌الاجبار، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی محدث ارموی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ش، ص ۹۷.
- ۲- عوفی، تذکره لباب‌الالباب، از روی چاپ براون با مقدمه و تعلیقات علامه قزوینی، تهران، کتابفروشی فخر رازی، ۱۳۶۱ش، ج ۱، ص ۱۴۷.
- ۳- محمد نسوی، تذکره لباب‌الالباب، از روی چاپ براون با مقدمه و تعلیقات علامه قزوینی، تهران، کتابفروشی فخر رازی، ۱۳۶۱ش، همان، ص ۱۵، ۲۶۶، ۲۹۱-۲۹۲؛ وطواط، رشید‌الدین، عرائس‌الخواطر و ابکارالافکار، به اهتمام قاسم تویسرکانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ش، ص ۵۹، ۴۰۹-۱۱۰؛ ابوسعید سمعانی، الانساب، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت-لبنان، دارالجنان، الطبعة الاولى، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۷م، ج ۲، ص ۹۵.

- ۴- محمد بغدادی، التوسل الی الترسل، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، شرکت سهامی چاپ، اسفند ۱۳۱۵ ش، ص ۲۲۵.
- ۵- نک: نسوی، پیشین، ص ۵۵-۵۶؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش، ص ۴۹۷؛ غیاث‌الدین خواندمیر، حبیب‌السیرفی اخبار افرادبشر، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات خیام، چاپ سوم، ۱۳۶۲ ش، ج ۲، ص ۶۵۲.
- ۶- وطواط، همان، ص ۷۸-۸۰.
- ۷- همو، ص ۶.
- ۸- همان، ص ۱۸.
- ۹- همو، ص ۱۰.
- ۱۰- بغدادی، پیشین، ص ۱۴۹.
- ۱۱- وطواط، همان، ص ۱۱.
- ۱۲- همو، ص ۶، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۷.
- ۱۳- همان، ص ۶۸.
- ۱۴- همان، ص ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۱؛ بغدادی، پیشین، ص ۴۶، ۵۶، ۱۱۰.
- ۱۵- بغدادی، پیشین، ص ۳۳-۳۸؛ وطواط، همان، ص ۳۷.
- ۱۶- وطواط، پیشین، ص ۳۵، ۳۷-۴۰؛ بغدادی، همان، ص ۴۶-۵۵.
- ۱۷- وطواط، همان، ص ۳۵، ۷۵-۷۶؛ بغدادی، پیشین، ص ۱۰۵-۱۰۷.
- ۱۸- وطواط، پیشین، ص ۷۸.
- ۱۹- همو، ص ۷۹.
- ۲۰- همو، ص ۸۰.
- ۲۱- رکنی یزدی، «دیوان رسالت و آیین دبیری در خلال تاریخ بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۰ ش، ص ۲۶۵.
- ۲۲- وطواط، همان، ص ۷۱-۷۳.

- ۲۳- همو، ص ۷۱.
- ۲۴- همو، ص ۷۳.
- ۲۵- همو، ص ۷۱.
- ۲۶- همو، ص ۷۳؛ در مورد فتح‌نامه بخارا نک: بغدادی، پیشین، ص ۱۲۵-۱۳۱.
- ۲۷- رکنی یزدی، پیشین، ص ۲۶.
- ۲۸- موید ثابتی، علی، اسناد و نامه‌های تاریخی، تهران، موسسه مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۸ ش، اسناد و نامه‌های تاریخی، ص ۹۸-۹۹؛ وطواط، «اسناد تاریخی دیوان خوارزمشاهیان»، ارمغان، ص ۷۷.
- ۲۹- وطواط، پیشین، ص ۷۸.
- ۳۰- همو، ص ۷۸-۷۹؛ نظیر چنین سوگندنامه‌ای که به قلم بهاء‌الدین بغدادی، رئیس دیوان رسالت خوارزم از سوی سلطان شاه محمود برای سلطان تگش نوشته شده، نک: بغدادی، التوسل الی الترسل، ص ۱۳۸-۱۴۴.
- ۳۱- یاقوت، حموی، معجم‌الادباء، باعتنا فرید رفاعی، مطبعه دارالمأمون مصر، ۱۳۳۵ق / ۱۹۳۶ م، ج ۱۹، ص ۲۹.
- ۳۲- جوینی، تاریخ جهانگشا، تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، انتشارات بامداد، چاپ سوم، ۱۳۶۷ش، ج ۲، ص ۱۷-۱۸.
- ۳۳- یاقوت، همان، ج ۱۹، ص ۳۰؛ سیوطی، بغیة‌الوعاه، ج ۱، ص ۲۶۶.
- ۳۴- حاجی خلیفه، کشف‌الظنون، تصحیح محمد شرف‌الدین یالتقا، بیروت - لبنان، مطبعه داراحیاء الشرف العربی، ۱۳۹۵ ق / ۱۹۴۱ م، ج ۱، ص ۴۴، ۱۷۷.
- ۳۵- احمد امین رازی، هفت اقلیم، تصحیح جواد فاضل، طبع علی اکبر علمی و ادیب [بی‌تا]، ج ۲، ص ۶۸؛ دولت‌شاه سمرقندی، تذکره الشعراء، تصحیح ادوارد براون، تهران، کلاله خاور، ۱۳۲۸ ش تذکره‌الشعراء، ص ۷۳.

۳۶- بیهقی، تتمه صوان الحکمه، ص ۱۳۵؛ یاقوت، همان، ج ۱، ص ۱۰۳؛ جوزجانی، منهاج سراج، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۲۹۹-۳۰۰.

۳۷- جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۲؛ وطواط، دیوان اشعار، ص ۲۶۵، ۴۱۷.

۳۸- وطواط، همان، ص ۵۳۸.

۳۹- ابویوسف یعقوب بن شیرین جندی، دبیر و رئیس دیوان رسالت اتسز خوارزمشاه بوده است (یاقوت، معجم البلدان، بیروت-لبنان، دارصادر ۱۹۸۶، بر اساس نسخه لیبزیک، تصحیح وستفلد ج ۲، ص ۱۶۸-۱۶۹؛ وطواط، عرائس الخواطر، ص ۵۸)؛ افزون بر این، منصب خطابت و قضاوت خوارزم را نیز در ایامی که در دارالملک خوارزمشاهیان می‌زیست، در دست داشته است (وطواط، مجموعه الرسائل، ج ۱، ص ۵۲-۵۳، ۶۰)؛ وی در علوم ادبی و کلام دستی قوی داشت و در خوارزم به عنوان «خلیفه زمخشری» به تعلیم و تدریس خاصه تفسیر الکشاف اشتغال داشت و در برخی از مسائل ادبی آن با وطواط به مناظره می‌نشست (وطواط، پیشین، ج ۱، ص ۵۲-۵۳؛ ذهبی، شمس الدین محمد، المشتبه فی الرجال: اسمائهم و انسابهم، تحقیق علی محمد البجاوی، داراحیاء الکتب العربیه، الطبعه الاولى، ۱۹۶۲ م، ج ۱، ص ۱۸۱؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲۸، ص ۹۵؛ کردعلی، محمد، رسائل البلغاء، مصر، ۱۳۳۱ ق، ص ۲۹۶-۲۹۷.

۴۰- وطواط، مجموعه الرسائل، ج ۱، ص ۱۶-۱۷.

۴۱- عوفی، همان، ج ۱، ص ۳۶-۳۷.

۴۲- قزوینی، آثار البلاد، ص ۳۳۴.

۴۳- سمرقندی، همان، ص ۷۱، ۸۷.

۴۴- جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۸؛ مستوفی، همان، ص ۴۸۹؛ وطواط، دیوان اشعار، ص ۶۱۴؛ انوری، دیوان، ج ۲، ص ۹۵۳.

۴۵- جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۹-۱۰؛ سمرقندی، همان، ص ۹۰-۹۱.

۴۶- کمال‌الدین پسر ارسلان خان از ممدوحین و طواط بوده و او را به عطا‌های جزیل می‌نواخت (وطواط، دیوان، ص ۳۷۷-۳۸۲، ۴۰۸).

۴۷- جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰-۱۱؛ وطواط، همان، ص ۷-۹، ۲۸۶، ۴۱۷، ۵۷۷-۵۷۸.

۴۸- وطواط، عرائس الخواطر، ص ۱۰۳-۱۰۵؛ همو، مجموعه الرسائل، ج ۲، ص ۲۸.

۴۹- وطواط، دیوان، ص ۶۱۲؛ جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷؛ سمرقندی، ص ۷۱.

۵۰- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۵۲۹، ج ۲۱، ص ۳۳۱-۳۳۲، ج ۲۲، ص ۴۰؛ همو،

تاریخ الاسلام (۴۸۱-۴۹۰ق)، ص ۴۶، (۵۹۱-۶۰۰ق) ص ۲۳۳-۲۳۴، (۶۱۱-۶۲۰ق)،

ص ۳۶۳؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۷۵، ج ۱۳، ص ۴۲۹؛ ابن ابی‌الوفاء،

ابومحمد، الجواهرالمضیئه فی طبقات الحنفیه، هند، الطبقة الاولى، ۱۳۶۶ ق، ج ۱، ص ۱۷۵؛

سبکی، تاج‌الدین عمر، طبقات الشافعیه الکبری، تحقیق محمود الطناحی و عبدالفتاح

محمد الحلو، قاهره، الطبعة الاولى، ۱۳۸۳ق/۱۹۸۴ م، ج ۱، ص ۳۳۱-۳۳۲؛ ابن عماد،

عبدالحی، شذرات الذهب من اخبار الذهب، بیروت، لبنان، دارالفکر، ۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۱ م،

ج ۴، ص ۳۲۴.

۵۱- یاقوت، معجم الادباء، ج ۱۹، ص ۲۹.

۵۲- وطواط، همان، ج ۲، ص ۸۰.

۵۳- همو، ج ۲، ص ۱۷؛ همو، دیوان، ص ۲۸۱.

۵۴- همو، مجموعه الرسائل، ج ۲، ص ۱۷-۱۸.

۵۵- همو، ج ۲، ص ۴۹.

۵۶- همو، ج ۲، ص ۶۰.

۵۷- همو، ج ۲، ص ۶۴، ۶۶-۶۷.

۵۸- همو، ج ۲، ص ۱۷، ۴۹-۵۰.

۵۹- همو، ج ۲، ص ۱۸.

۶۰- همو، عرائس الخواطر، ص ۵۸؛ همو، دیوان، ص ۱۶۹، ۱۷۰-۱۷۱، ۲۵۹، ۳۲۳-۳۲۴،

۴۴۹، ۵۷۴، ۵۸۰، ۵۸۳، ۵۸۵-۵۸۶؛ ادیب صابر نیز ضمن روابط ادبی با وطواط، یکی از

شعرای درگاه خوارزمشاهی بوده و در بسیاری از قصائد خود، اتسز خوارزمشاه را مدح گفته است (ادیب صابر، دیوان، تصحیح احمد عبدالله اف، تهران، انتشارات بین‌المللی، ۱۳۸۰ ش. ص ۵۵، ۵۷-۵۹، ۷۳-۷۶، ۸۳-۸۵، ۹۲-۹۴، ۱۶۳-۱۶۴، ۱۹۰-۱۹۱، ۲۱۸، ۲۲۳-۲۲۴، ۲۵۳-۲۵۶).

۶۱- خاقانی، دیوان، تصحیح و تحشیه علی عبدالرسولی، چاپخانه سعادت، ۱۳۱۶ ش، ص ۳۰-۳۳، ۶۷۳-۶۷۴؛ امین رازی، همان، ج ۲، ص ۶۸-۷۲.

۶۲- وطواط، مجموعه الرسائل، ج ۱، ص ۶۷-۶۸.

۶۳- همو، حدائق السحر، ص ۶۵۷ (ضمیمه دیوان وطواط)

۶۴- همو، مجموعه الرسائل، ج ۱، ص ۶۷-۶۸.

۶۵- همو، پیشین، ج ۲، ص ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۶، ۷۰-۷۱؛ یاقوت، همان، ج ۱، ص ۱۰۳-۱۰۵.

۶۶- وطواط، دیوان، ص ۱۵-۱۶، ۳۴، ۴۹۸، ۴۷۰؛ ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۱۲.

۶۷- عوفی، پیشین، ج ۱، ص ۳۶.

۶۸- بگفته سمرقندی، اشعار وطواط حدود پانزده هزار بیت بوده است، ولی در دیوان وطواط ۸۵۶۳ بیت شعر ضبط شده است (وطواط، دیوان، ص ۶۱۸-۶۱۹؛ سمرقندی، همان، ص ۷۱-۷۲).

۶۹- وطواط، دیوان، ص ۹۹، ۱۰۵، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۴۶-۲۴۷.

۷۰- همو، ص ۹۹، ۱۰۵، ۴۳۴-۴۳۶.

۷۱- همو، ص ۳۳۷، ۳۳۹، ۴۳۵.

۷۲- همو، ص ۱۸۳، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۲۵.

۷۳- همو، ص ۴۰۹، ۴۱۱.

۷۴- حاجی خلیفه، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۷، ۱۸۱، ۳۶۸، ج ۲، ص ۱۲۰۰، ۱۸۸۶.

۷۵- وطواط، مجموعه الرسائل، ج ۲، ص ۴۴.

۷۶- یاقوت، همان، ج ۱۹، ص ۳۰؛ سیوطی، همان، ج ۱، ص ۲۶۶.

۷۷- بگفته مستوفی، بهاء الدین بغدادی برادر شیخ مجدالدین بغدادی، عارف نامور خوارزم است (تاریخ گزیده، ص ۶۶۸، چاپ نوایی)؛ در چاپ براون، به این موضوع اشاره نشده است (همان، ص ۴۹۶، ۷۸۸-۷۸۹)؛ بگفته جامی، شیخ مجدالدین بغدادی منسوب به بغدادک، یکی از روستای خوارزم است (جامی، عبد الرحمن، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح مهدی توحیدی‌پور، تهران، انتشارات سعدی، ۱۳۶۶ ش، ص ۴۲۴؛ امین رازی، پیشین، ج ۳، ص ۳۲۱).

۷۸- عوفی، همان، ج ۱، ص ۱۳۹.

۷۹- منگلی بک اتابک سنجر شاه، فرزند و جانشین ابوبکر طغانشاه در نیشابور بوده، که قدرت واقعی در دست اتابک بود (ابن اسفندیار، بهاءالدین، تاریخ طبرستان، تصحیح اقبال، انتشارات خاور، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش، همان، ج ۲، ص ۱۴۷؛ ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، تحقیق یوسف الدقاق، بیروت، لبنان، دارالکتب العلمیه، الطبعة الثالثة، ۱۹۹۸ م، ج ۱۰، ص ۴۰؛ جوینی، همان، ج ۲، ص ۲۲).

۸۰- بغدادی، التوسل، ص ۳۵۶، عوفی، همان، ج ۱، ص ۱۴۳؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۴۱؛ جوینی، همان، ج ۲، ص ۲۵؛ ابن اسفندیار، همان، ج ۲، ص ۱۴۸-۱۴۹.

۸۱- بغدادی، همان، ص ۴.

۸۲- جوینی، همان، ج ۲، ص ۲۸.

۸۳- امین رازی، همان، ج ۳، ص ۳۲۱؛ در مورد سایر منشیان و دبیران دیوان رسالت خوارزمشاهیان مانند محمدبن بدیع نسوی و نظام الدوله والدین جامی رئیس دیوان رسالت سلطان محمد، نک: عوفی، همان، ج ۱، ص ۱۵۱، ۲۴۰.

۸۴- نسوی، نفثه المصدور، تصحیح و تحقیق امیر حسین یزدگری، تهران، چاپ فرهنگ، ۱۳۷۰ ش، ص ۳۲۲.

۸۵- حمیدی، جعفر، تاریخ نگاران، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۲۴.

۸۶- نسوی، سیرت جلال الدین، ص کو- کز (مقدمه مصحح)، بگفته مینوی، علامه قزوینی و عباس اقبال درباره نسوی دچار اشتباه شده‌اند و او را با نورالدین منش یکی دانسته‌اند،

و حال آن که شهاب الدین و نورالدین هر دو منشی سلطان بوده‌اند و سلطان، غیر از این دو تن، منشیان دیگری نیز داشته است، نک: نفثه المصدور، مقدمه مصحح، ص هشتاد و سه - هشتاد و چهار؛ در باب قزوینی، نک: یادداشت‌ها، ج ۷، ص ۲۰۴.

۸۷- نسوی، نفثه المصدور، ص ۱۴۹.

۸۸- همو، سیرت جلال الدین، ص ۲۲۹-۲۳۰، ۲۶۹-۲۷۰.

۸۹- همو، ص ۲۷۰.